

## بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ : 1385/08/08

ابن قدامه در آخر صفحه 121 دوباره وارد آیه می شود و می گوید:

واما الآیه...

اقوال را نقل می کند و ادله متعدد آورده است که آن چه واجب است، غسل است. به شیعه هم طعنه زیاد زده است که آن ها سنت را نفهمیده اند.

وأما الآیه فقد روي عكرمة عن ابن عباس أنه كان يقرأ ( وأرجلكم ) قال عاد إلي الغسل.

عکرمه غلام ابن عباس و شاگرد او بود و در نزد اهل سنت از ده نفر از رجالیون اهل سنت نه نفر او را تکذیب و تفسیق کرده اند مبنی بر این که عکرمه ضرب المثل برای دروغ بوده است؛ حتی عبدالله بن عمر غلامش را می زد و می گفت:

لاتكذب علي كما يكذب عكرمه علي ابن عباس.

عکرمه ناشر افکار خوارج بوده است و اهل قمار و شطرنج بوده است. همه آورده اند و نود درصد علمای اهل سنت او را تفسیق کرده اند؛ مخصوصاً این که می گویند:

كان يري رأي الخوارج.

حتي در بخش يمن، خوارج را مردم از زبان عكرمه گرفته اند. و حتي گفته اند كه او در مني شمشير به دست مي گرفته و مي گفته: اگر من قدرت داشتم تمام اين كفاري را كه در مني خدا را به دروغ عبادت مي كنند، از دم شمشير مي گذارندم. يعني از مسلمين به كفار تعبير مي كرده است.

و در آيه تطهير هم تنها كسي كه ادعا كرده است كه آيه تطهير در حق زنان پيغمبر است، همين عكرمه بوده است كه در كوچه و خيابان جار مي زد: آيه تطهير آن چه كه شما تصور مي كنيد نيست،

ليس كما تذهبون اني باهلهتة آنها نزلت في نساء النبي.

معلوم مي شود كه نظر مردم غير از اين بوده است؛ ولي او مي خواهد بگويد كه آيه تطهير در حق زنان پيغمبر نازل شده است و در حق اميرالمؤمنين و فرزندانش نازل نشده است؛ در حالي كه در صحيح بخاري و مسلم نزول آيه تطهير را در حق اميرالمؤمنين عليه السلام مفروغ عنه گرفته اند.

علماي شيعه به اجمعهم او را تفسيق كرده اند؛ يعني علماي شيعه قديما و حديثا بر تفسيق او اجماع كرده اند و علماي اهل سنت هم نود درصد او را تفسيق كرده اند و كساني هم كه او را تعديل كرده اند به نحوي است كه خود عبارت ها لغزنده است، انگار كه خودش هم مطمئن نيست.

وأما الآية فقد روي عكرمة عن ابن عباس أنه كان يقرأ ( وأرجلكم ) قال عاد إلي الغسل.

يعني قبلا مسلمانان مسح مي كردند و قتي آيه آمد «وارجلكم» مردم دوباره به غسل برگشتند.

وروي عن علي وابن مسعود والشعبي أنهم كانوا يقرؤونها كذلك وروي ذلك كله سعيد، وهي قراءة جماعة من القراء

منهم ابن عامر فتكون معطوفة علي اليدين في الغسل ومن قرأها بالجر فللمجاورة....

وفي كتاب الله تعالى ( إني أخاف عليكم عذاب يوم اليم) جر أليما وهو صفه العذاب المنصوب لمجاورته المجرور وتقول  
العرب: جحر ذب خرب.

در كتاب خداوند تعالی آمده است اني اخاف عليكم عذاب يوم اليم. اليم مجرور است در حالي که صفت براي عذاب  
است که منصوب مي باشد. اليم مجرور شد بخاطر مجاورت با يك کلمه مجرور.

جواب این کلام را باید از تفاسیر خود اهل سنت پیدا کنیم؛ چون باید از باب «وجادلهم بالتی هی احسن» باشد.  
احتجاج یعنی: «اقامة الحجّة عند الخصم» نه «اقامة الحجّة عندنا». آن تعبیر ابن حزم اندلسی فراموش نکنیم که  
می گوید:

لا معنی لإستدلالنا علی الشیعه بکتبنا و هم لا یصدقونها و کذا لا معنا لإحتجاج الشیعه علینا بکتبهم ونحن لا نصدقها.  
معنی ندارد بر شیعه به کتابهایمان استدلال کنیم در حالي که آنها تصدیقش نمی کنند وهمچنین معنا ندارد که بر ما  
به کتبشان احتجاج کنند در حالي که ما تصدیقش نمی کنیم.

و لذا در این قضایا باید به کتاب هایی مراجعه کنیم که مورد تأیید آن ها است؛ مخصوصا در بحث با وهابیت، ابن تیمیه  
در میان مفسرین به تفسر طبري متوفاي 310 هجري يك ارادت فوق العاده دارد. در خود منهاج السنه چند جا از  
طبري و تفسیرش نام مي برد و تجلیل مي کند و مي گوید که این تنها تفسیری است که مشتمل بر احادیث جعلی و  
دروغین نیست. و لذا به این نکته توجه داشته باشید که تفسیر طبري در نزد ابن تیمیه ارزش داشته است. تفسیر  
ابن کثیر بعد از ابن تیمیه نوشته شده است، وهابیت امروزه به تفسیر ابن کثیر ارادات دارند.

در تفسیر طبری، ج 12، ص 36، خیلی قشنگ و زیبا مطلب را بیان کرده است:

وجعل الأليم من صفة اليوم وهو من صفة العذاب إذ كان العذاب فيه كما قيل: ( وجعل الليل سكنا ) وإنما السکن من صفة ما سکن فيه دون الليل.

ایم از صفت یوم است، در ظاهر ما می بینیم که ایم صفت یوم است و حال آن که او باید از صفات عذاب باشد، عذاب است که دردناک است نه یوم.

بعد می گوید:

وقتی خود روز ظرف برای عذاب قرار می گیرد، گویا خود روز دردآور است.

مثلا ما می گوییم: امروز چه روز درد آوری بود، فلان شب، چه شب خوشی بود. شب که خوش نیست؛ بلکه آن چه در شب گذشت خوشایند بوده. یا مثلا کسی که سر درد می گیرد می گوید: برایم چه شب دردآوری بود. این درد آور را صفت برای شب می آورد و حال آن که شب گناهی ندارد، شب بما هو شب دردآور نیست؛ بلکه آن سر درد هست که دردآور است.

بعد ایشان از آیه قرآن هم دلیل می آورد:

وجعل الليل سکنا.

لیل سکن نیست، بلکه افرادی که در شب هستند آرامش دارند، خداوند آرامش را برای مردمی که در شب هستند، داده است، شب که آرامش ندارد.

شبيهه اين سخن را تفسير واحدي در ج 1، ص 518 دارد، تفسير سمعاني در ج 2، ص 423، تفسير بغوي دارد. خود ابن تيميه به تفسير بغوي عنایت ویژه دارد، خيلي تمجيد مي کند، از مصابير السنه بغوي تا حد عرش اعلي تجليل مي کند. و همچنين در تفسير نسفي مي گويد:

وصف اليوم بأليم من الإسناد المجازي لوقوع الأمل فيه.

اين هم يك توجيه ديگري است كه مي گويد: اين جا كه اليم را صفت براي يوم قرار داده است، از باب اسناد در مجاز است؛ براي اين كه درد در روز قرار گرفته است.

بيضاوي هم گفته است:

«إني أخاف عليكم عذاب يوم أليم» مؤلم وهو في الحقيقة صفة المعذب لكن يوصف به العذاب وزمانه علي طريقة جد جده ونهاره صائم للمبالغة.

**تفسير بيضاوي ج 3، ص 229**

ابوحيان كه هم لغوي، هم نحوي و هم مفسر است، در تفسير البحر المحيط ج 5، ص 215 مي گويد:

اسناد الم الي اليوم مجاز لوقوع اللام فيه لا به.

بعد از زمخشري نقل مي کند كه گفته:

ان قلت: فاذا وصف به العذاب.

در جواب مي گويد:

قلت مجازي مثله لأن الاليم في الحقيقة هو المعذب و نظيرهما قولك: نهاره صائم.

روز ها که روزه دارد نیست ؛ بلکه خود مکلف است که روزه دار است؛ ولي ما مي آييم روزه را به جاي اين که نسبت

بدهيم به مکلف، نسبت مي دهيم به خود يوم. يا مي گويم:

قائم ليله.

اوني که شب زنده داري مي کند، مکلف است نه شب.

اين ها جواب هايي بود که از ابن قدامه مقدسي و نووي و ديگران که گفته اند: اگر ارجلکم هم بخوانيم به خاطر قاعده

همجوارى است. قاعده همجوارى که ما قبلا نقل کرديم که فقط در ضرورت شعري و در جايي است سخن به بن بست

مي خورد، متکلم متصل مي شود. آن ها گفتند که در قرآن هم مشابه دارد.

بحثي ديگري که ابن قدامه دارد توجيهاً بلامرجح است اگر يك آدم منصف آن را بخواند، مي فهمد که خودش معتقد

است که آيه دلالت بر مسح مي کند و به دنبال راه گريز است و دنبال اين است که براي آن معتقدات خودش يك

توجيهي بيان کند. اول در ذهنش آورده است که حکم الله غسل الرجلين است، حالا براي اين حکم الله به دنبال اين

است که از آيه و روايت مؤيد پيدا کند. يعني به جايي اين که يك حکم الله نا معلومي باشد و برود سراغ قرآن و روايات

براي کشف حکم الله، اين آقا بر عکس کرده است، اول يك چيز باطل را در ذهنش به عنوان حکم الله تصور کرده

است، بعد به دنبال مؤيد در قرآن و سنت مي گردد.

اهل سنت همه چیزشان به رأی است، تفسیر، تاریخ و... به رأی است. مثل ذهبی که هر چه روایت در مدح حضرت امیر علیه السلام است و می تواند رد کند، سعی می کند به نحوی قبول نکند. به دنبال بهانه است، فلانی شیعی است، غالی است و... اگر بیست نفر کسی را توثیق کرده و فقط یک نفر او را تضعیف کرده باشد، آن بیست نفر را کنار می گذارد و می گوید: قد ضعفه ابن عدي. بعد می آید به یک روایت که راهی برای تضعیفش پیدا نکرده است، مثل حدیثی که پیغمبر فرموده:

يا علي عدوك عدوي و عدوي عدو الله.

می گوید: با این که سند مشکل ندارد؛ ولی:

يشهد القلب بأنه الباطل.

ولم يتكلموا فيه إلا لروايته عن عبد الرزاق عن معمر حديثا في فضائل علي ( 1 )، يشهد القلب أنه باطل. ( هامش ) :  
من ذلك الحديث : عدوك يا علي عدوي، وعدوي عدو الله ( هامش خ ).

میزان الاعتدال، الذهبی، ج 1، ص 82.

ابن کثیر دمشقی هم در کتاب البداية و النهایه همین تعبیر را در باره حدیثی دیگر در فضیلت امام علی p دارد که عین متن آن و جواب آن را که مؤسسه آل اللبیت o داده است را می نویسم :

وروي عن ابن عباس فقال أبو محمد يحيى بن محمد بن صاعد : ثنا إبراهيم بن سعيد الجوهري، ثنا حسين بن محمد، ثنا سليمان بن قرم، عن محمد بن شعيب، عن داود بن عبد الله بن عباس عن أبيه عن جده ابن عباس قال : إن النبي صلي الله عليه وسلم أتى بطائر فقال : " اللهم ائتني برجل يحبه الله ورسوله ف جاء علي فقال : اللهم وإلي " وروي عن

علي نفسه فقال عباد بن يعقوب : ثنا عيسى بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علي، حدثني أبي، عن أبيه عن جده عن علي قال : أهدي لرسول الله صلي الله عليه وسلم طير يقال له الحباري فوضعت بين يديه، وكان أنس بن مالك يحجبه، فرفع النبي صلي الله عليه وسلم يده إلي الله ثم قال : " اللهم ائتني بأحب خلقك إليك يأكل معي هذا الطير . قال فجاء علي فاستأذن فقال له أنس : إن رسول الله يعني علي حاجته . فرجع ثم أعاد رسول الله صلي الله عليه وسلم الدعاء فرجع ثم دعا الثالثة فجاء علي فأدخله، فلما رآه رسول الله قال : اللهم والي . فأكل معه فلما أكل رسول الله وخرج علي قال أنس : سمعت عليا فقلت يا أبا الحسن استغفر لي فإن لي إليك ذنب وإن عندي بشاره، فأخبرته بما كان من النبي صلي الله عليه وسلم فحمد الله واستغفر لي ورضي عني أذهب ذنبي عنده بشارتي إياه " ومن حديث جابر بن عبد الله الأنصاري أورده ابن عساكر من طريق عبد الله بن صالح كاتب الليث عن ابن لهيعة عن محمد بن المنكدر عن جابر فذكره بطوله . وقد روي أيضا من حديث أبي سعيد الخدري، وصححه الحاكم ولكن إسناده مظلم وفيه ضعفاء . وروي من حديث حبشي بن جنادة ولا يصح أيضا ومن حديث يعلي بن مره والاسناد إليه مظلم، ومن حديث أبي رافع نحوه وليس بصحيح . وقد جمع الناس في هذا الحديث مصنفات مفردة منهم أبو بكر بن مردويه والحافظ أبو طاهر محمد بن أحمد بن حمدان فيما رواه شيخنا أبو عبد الله الذهبي ورأيت فيه مجلدا في جمع طرقه وألفاظه لأبي جعفر بن جرير الطبري المفسر صاحب التاريخ، ثم وقفت علي مجلد كبير في رده وتضعيفه سندا ومتنا للقاضي أبي بكر الباقلاني المتكلم . وبالجمل في القلب من صحة هذا الحديث نظر وإن كثرت طرقه والله أعلم .

البداية والنهاية، ابن كثير، ج 7، ص 389، 390).

ابن هم جواب آقاي ميلاني مد ظله العالي :



أقول : فدليل ابن كثير علي ضعف هذا الحديث أن قلبه لا يساعد، قلب ابن كثير لا يساعد علي قبول هذا الحديث، كما أن قلب أبي جهل لم يساعد علي قبول القرآن والإسلام، فليكن، وأي مانع ؟ قلبه لا يساعد، لا يقول : إنه موضوع، لا يقول : إنه حديث مكذوب، لا يقول : في سنده كذا وكذا، لا يقول : الراوي ضعيف لقول فلان، لنص فلان علي ضعفه، وأمثال ذلك، فإنها مناقشات علمية تسمع، إنها مناقشات علمية قابلة للبحث، قابلة للنظر، وأي مانع ! يقول : وبالجملة، ففي القلب من صحة هذا الحديث نظر وإن كثرت طرقه . الرجوع إلي القلب من جملة أساليبهم في رد بعض الأحاديث، أذكر لكم شاهدا واحدا فقط، وإلا لطلال بنا المجلس . عندما يريدون أن يردوا حديثا وقد أعيتهم السبل، فلم يمكنهم المناقشة في سنده بشكل من الأشكال، يلجأون إلي القسم أحيانا، كقولهم : والله إنه موضوع، وأي دليل أقوى من هذا ؟ ! أو يلتجئون إلي قلوبهم : والقلب يشهد بأن هذا الحديث موضوع، أذكر لكم شاهدا واحدا فقط . في مستدرك الحاكم حديث عن علي ( عليه السلام ) : أخبرني رسول الله : إن أول من يدخل الجنة أنا وفاطمة والحسن والحسين، قلت : يا رسول الله فمحبونا ؟ قال : من ورائكم . يقول الحاكم : صحيح الإسناد ولم يخرجاه (مستدرك الحاكم 3 / 151) . هذا حديث الحاكم، وما ذنبنا إن كان الحاكم كاذبا بنقل هذا الحديث وفي حكمه بصحته، نحن المحبون لأهل البيت ندخل الجنة وراء أهل البيت، هم يدخلون ونحن وراءهم، لأننا نحب أهل البيت، وهذا لا يمكن لأحد إنكاره . فيقول الذهبي في تلخيصه للمستدرك في ذيل هذا الحديث : الحديث منكر من القول يشهد القلب بوضعه ( 1 ) . ليته ناقش في سند الحديث، بضعف راو من رواته، يشهد القلب بوضعه ! ! ولماذا يشهد قلب الذهبي بوضع هذا الحديث ؟ الحديث يقول : إن أول من يدخل الجنة رسول الله وعلي وفاطمة والحسن ومحبوهم من وراءهم، أي مانع من هذا ؟ وأي ضير علي الذهبي حتي يشهد قلبه بأن هذا الحديث موضوع ؟ ولماذا ؟ هل حب أهل البيت مانع من دخول الجنة فيكون قلبه يشهد بوضع هذا الحديث ؟ أو يشك في أن رسول الله وعلي وفاطمة والحسين أول من يدخل الجنة ؟ أيشك في هذا ؟ لماذا قلبه يشهد بوضعه ؟ فتأملوا في هذا .

حدیث الطیر، السید علی المیلانی، ص 43، 45.

یعنی این جا قاضی قلب ایشان است، حالا ممکن است که قلب کسی دیگری: یشهد بأن الذهبي ناصبي. همان طوری که سخاوی از شاگردان ایشان صراحت دارد که استاد ما:

فیه نصب.

در استاد ما آقاي ذهبي يك شعبه اي از نصب هست.

علی ای حال آن ها همه چیزشان به رأی است؛ یعنی يك چیز را در ذهن شان آورده اند که ابوبکر خلیفه حق است و خدشه ناپذیر است و دلیل هایی که علیه او است را باید توجیه کنیم و مطالب ضعیف را هم تلاش کنیم که به کرسی بنشانیم. حالا این عقیده چه هست نمی دانیم.

ابن قدامه بعد از قضیه الجوار سه قضیه دیگر دارد: یکی این که:

وتحدیده بالكعبین دلیل علی أنه أراد الغسل فإن المسح ليس بمحدود.

محدود شدن به کعبین دلیل است که مراد خدای عالم غسل بوده است، چون مسح حدود ندارد، نمی تواند رجليں عطف به رأس باشد؛ چون عطف محدود به غیر محدود می شود؛ ولی در غسل، محدود است به الي المرافق. چون در غسل محدود است، این محدود بودن دست، دلیل است که ما در رجليں هم ما غسل داریم.

این جواب يك فقیه است که به عنوان يك فقیه مسلم؛ به ویژه وهابی ها از او یاد می کنند. این جواب را اگر يك بچه طلبه بگوید، يك استاد دانشگاه بگوید، یا يك عوام بگوید، هیچ گلايه اي نیست.

این جا جای هو کردن است. باید در جواب گفت که در وجه کجایش محدود است؟ ما چهار عضو داریم، وجه، دست، سر و پا. اگر این باشد، سید مرتضی تعبیر خیلی قشنگی دارد و از این شبهه جواب داده است، به قدری قشنگ جواب داده است، به قدری زیبا جواب داده است که «لایق أن یکتب بالنور علی خدود الحور» البته این تعبیر مال مرحوم سبزواری در منظومه است. تعبیر سید مرتضی به قدری تعبیر قشنگ است، می گوید:

لأن الآیة تضمنت ذکر عضو مغسول غیر محدود وهو الوجه وعطف علیه مغسولا محدودا وهما الیدان ثم استأنف ذکر عضو ممسوح غیر محدود وهو الرأس فیجب أن تكون الأرجل ممسوحة وهي محدود معطوفة علیه دون غیره لیتقابل الجملتان فی عطف مغسول محدود علی مغسول غیر محدود، وفي عطف ممسوح محدود علی ممسوح غیر محدود.

الانتصار، الشریف المرتضی، ص 110

در وجه نامحدود است، ایدی محدود عطف شده است، سر هم غیر محدود است، ارجل محدود بر او عطف شده است. در حقیقت این یک نوعی از فصاحت و بلاغت است که اگر چنانچه بگوئید که در رجل باید بشوییم، این تقابل دو جمله به هم می خورد و این خودش یک نوع ضعف در فصاحت و بلاغت است.

اشکالی دیگر یا در حقیقت راه گریزی که ابن قدامه دارد، این است که:

( فإن قیل ) فعطفه علی الرأس دلیل علی أنه أراد حقیقة المسح قلنا قد افترقا من وجوه ( أحدها ) ان الممسوح فی الرأس شعر یشق غسله والرجلان بخلاف ذلك فهما أشبه بالمغسولات.

اگر کسی به ابن قدامه بگوید که آقای ابن قدامه اگر کسی سرش طاس است، یا آن‌هایی که سرشان را تراشیده‌اند که از ویژگی‌های وهابیت این است که سرشان را کاملاً می‌تراشند، پس این حرف شما در آن جا معنی ندارد، باید سرشان را بشورند. یا کسی که صورتش مو دارد. در این انبوهی از علمای اهل سنت که سرشان مو ندارد و برعکس ریش بلندی هم دارد، این حرف شما تطبیق نمی‌کند آن‌ها باید سرشان را بشویند و صورت را مسح بکشند.

آقای سبحانی این‌گونه جواب داده است:

فأما الاول: فأبي مشقة في غسل الشعر اذا كان المغسول جزءاً منه فإنه الواجب في المسح، فليكن كذلك عند الغسل.

الانصاف، ج 1، ص 38

چه مشقتی است در شستن مو در صورتی که بخشی از این شعر را ما می‌شوئیم؟

حنبل‌ها واجب می‌دانند ولو يك بخش از موی جلوی سر را مسح کنند کفایت می‌کند. اگر کسی به اندازه دو انگشت به عرض و يك انگشت به طول آن را می‌شوید، چه مشقتی دارد؟

به ویژه در مناطق عربی که هوا خیلی گرم است، شستن سر يك نوع خنکی می‌آورد. این عرق‌ها و گرما را می‌برد. اگر قرار باشد، دنبال حکمت بگردیم، شستن سر به مراتب به طبیعت بشر نزدیک‌تر است تا مسح سر.